

جهانی شدن و اصلاحات، پیوندها و تجربه ها

دکتر علی اکبر ناجی میدانی^۱

چکیده

دو دهه گذشته تغییرات اساسی و عمده ای در سیاستهای اقتصادی و اجتماعی کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، مشهود بوده است که تحت عناوین آزادسازی و جهانی شدن قابل تعریف اند. این تغییرات سیاستی از سالهای پایانی دهه ۱۹۷۰ میلادی با حرکت از سیاستهای کلان کینزی به سوی سیاستهای کلان پولیون (پول گرایان)، در بسیاری از کشورهای توسعه یافته آغاز گردید که از بسیاری جهات این تغییرات و پارادایمهای اجتماعی و اقتصادی مسلط بر آنها به سیاستها و فلسفه پیش از جنگ دوم جهانی باز می گشت.

چنین تغییراتی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به تبع کشورهای توسعه یافته و با حمایت مستقیم نهادهای بین المللی چون بانک جهانی و صندوق بین المللی پول صورت پذیرفت و انجام این سیاستها آزادسازی تحت عناوین سیاستهای تثبیت و تعدیل ساختاری پیش شرط دریافت کمکهای اقتصادی و اعتباری از این نهادها مقرر گردید.

از مشخصه های این تحولات می توان به موارد زیر اشاره نمود :

۱- حرکت به سوی تقلیل و یا حذف کامل موانع تعرفه ای بر سر راه واردات کالاها و خدمات و نیز حذف موانع بر سر راه جریان سرمایه بین المللی؛

۲- محدود شدن مداخله های اقتصادی دولتها و حرکت به سوی مکانیسم بازار از طریق خصوصی سازی و مقررات زدایی؛

۳- روند تدریجی حذف حمایتهای مستقیم دولت از اقشار کم درآمد در قالب مانند یارانه های غذایی و انرژی؛

۴- تبدیل نظام مالیاتی که عمدتاً بر تعدیل نابرابریها هدفگذاری شده بود به نظامی برای تشویق انگیزه ها و کارایی اقتصادی با مراجعه به معانی و تعاریف مختلف از آزادسازی و جهانی شدن.

چنین تحولاتی را می توان حرکت به سوی جهانی شدن دانست و از طرفی تمامی این تغییرات تحت عنوان رفرم و اصلاحات اقتصادی در کشور اعمال می گردد. در این مقاله نگاهی دقیقتر به این اصلاحات اقتصادی خواهیم داشت تا با ملاحظه پیامدهای مثبت و منفی اجرای آنها در دیگر کشورها اعم از توسعه یافته و در حال توسعه بتوانیم از آنها تجربه اندوزی و درس آموزی داشته باشیم و با توجه به این آثار و پیامدها، راجع به اعمال و چگونگی اجرای این سیاستها در کشورمان تصمیم گیری منطقی تری داشته باشیم.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد.

۱- مقدمه

در دو دهه گذشته تغییراتی اساسی در سیاستهای اقتصادی و اجتماعی کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه دیده شده است که تحت عناوین «جهانی سازی» قابل تعریفند.

این تغییرات سیاستی از سالهای پایانی دهه ۱۹۷۰ میلادی با حرکت از سیاستهای کلان کینزی به سوی سیاستهای کلان پولیون (پول‌گرایان) در بسیاری از کشورهای توسعه یافته آغاز گردید که از بسیاری جهات سیاستها و پارادایمهای اجتماعی و اقتصادی مسلط بر آنها به سیاستها و فلسفه پیش از جنگ دوم جهانی باز می‌گشت.

در کشورهای در حال توسعه به تبع کشورهای توسعه یافته و با حمایت مستقیم نهادهای بین‌المللی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول چنین تغییراتی صورت پذیرفت و انجام دقیق این سیاستها تحت عنوان سیاستهای تثبیت و تعدیل ساختاری به عنوان پیش شرط دریافت کمکهای اقتصادی و اعتباری از این نهادها برای بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا مقرر گردید.

از مشخصه های این تحولات می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- حرکت به سوی تقلیل و یا حذف کامل موانع تعرفه ای و غیر تعرفه ای بر سر راه واردات کالاها و خدمات و نیز حذف موانع بر سر راه جریان سرمایه بین‌المللی؛

- محدود شدن مداخله های اقتصادی دولتها و حرکت به سوی مکانیسم بازار از طریق خصوصی سازی و مقررات زدایی؛

- روند تدریجی حذف حمایت های مستقیم دولتی از اقشار کم درآمد در قالب سوبسید و یارانه‌های غذایی، انرژی و؛

- تبدیل نظام مالیاتی که عمدتاً برای تعدیل نابرابریها هدف گذاری شده بود به نظامی برای تشویق انگیزه ها و کارایی اقتصادی.

در این نوشتار نگاهی دقیقتر بر این اصلاحات اقتصادی خواهیم داشت تا با ملاحظه پیامدهای مثبت و منفی اجرای این اصلاحات در دیگر کشورها اعم از توسعه یافته و در حال توسعه از آنها تجربه اندوزی و درس آموزی داشته باشیم و با توجه به این آثار راجع به انتخاب و چگونگی اجرای این سیاستها در کشورمان تصمیم گیری دقیقتری اعمال نماییم. البته به دلیل وسعت دایره این پیامدها در این مقاله بر تأثیرات این اصلاحات بر دو متغیر رشد و نابرابری درآمد متمرکز خواهیم شد.

۲- جهانی شدن و آزاد سازی

جهانی شدن واژه رایج دهه ۱۹۹۰ میلادی، یکی از مناقشه آمیزترین موضوعات در علوم اجتماعی است؛ هرچند در مورد آن بحث های زیادی صورت گرفته است ولی هنوز تعریفی جامعه و فراگیر - که دربردارنده کلیه جوانب این پدیده باشد - ارائه نشده است و همچنان پیرامون تعریف آن مشاجرات و ابهامات فراوانی مشاهده می‌شود.

برخی نویسندگان، جهانی شدن را «مرحله ای از سرمایه داری» و یا «مدرنیته اخیر» خوانده‌اند. و برخی دیگر جهانی شدن را معادل غربی سازی یا نوین سازی بویژه در شکل آمریکایی آن دانسته‌اند. «پراتون» جهانی شدن را فرایندی از تحول می‌داند که مرزهای سیاسی و اقتصادی را کمرنگ کرده، ارتباطات را گسترش داده و تعامل فرهنگها را افزون نموده است. به نظر وی جهانی شدن پدیده‌ای چند بعدی می‌باشد که آثار آن قابل تسری به فعالیتهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، نظامی و فناوری است و همچنین فعالیتهای اجتماعی همچون محیط زیست را متأثر می‌کند. و به نظر «مالکوم واترز» جهانی شدن فرایندی اجتماعی است که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می‌رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بندها آگاه می‌گردند.

جهانی شدن واقعیتی کلی است که ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... را شامل می‌شود که در واقع باید آن را به مثابه یک نظام اجتماعی نوین دید که کارکردهای مختلفی در ابعاد گوناگون دارد. بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که جهانی شدن بیشتر صبغه اقتصادی دارد و یکی از برجسته ترین تحولاتی که در سالهای اخیر به وقوع پیوسته، همگرایی و ادغام اقتصادهای ملی در اقتصادهای جهانی بوده است. از این دیدگاه جهانی شدن را می‌توان معادل آزادسازی دانست.

آزادسازی دارای دو جنبه ملی و بین المللی است: جزء بین المللی آن شامل کاهش موانع بر سر راه تجارت، جریانات سرمایه و انتقال تکنولوژی است و جزء ملی آنرا خصوصی سازی، مقررات زدایی و اتکاء بیشتر به نظام بازار تشکیل می‌دهد که این تغییرات در کنار تکنولوژیهای جدید ارتباطی و نیز کاهش هزینه‌های حمل و نقل پدیده جهانی سازی را شکل می‌دهند.

۳- جهانی شدن و توزیع درآمد

گرچه تب آزادسازی و جهانی شدن تمامی جهان را دربرگرفته است؛ اما هنوز ابهامات فراوانی در رابطه با ماهیت، تعریف و تاریخچه پیامدهای جهانی شدن وجود دارد و هر روز شاهد انتشار کتب و مقالات و ارائه سخنرانیها و سمینارهایی در این رابطه هستیم که در برخی از آنها طرفداران متعصب این فرایند با تکیه بر پیامدهای مطلوب و مثبت آن کشورهای در حال توسعه جهان را به الحاق هرچه سریعتر به آن فراخوانده و هرگونه کندی و تردید در باز کردن مرزهای اقتصاد ملی به روی اقتصاد جهانی و پیوستن به این موج فراگیر را موجب از دست رفتن فرصتهای مغتنم و تحمل هزینه‌ها و خسارتهای غیرقابل جبران می‌دانند.

در نگاه آنان اصلاحات موسوم به آزادسازی از طریق کاهش رانت خواریها، افزایش رقابت و کارایی، ایجاد فرصتهای بزرگ برای صادرات و رشد فراوری کشورهای در حال توسعه موجب همگرایی کشورهای فقیر و غنی در درآمد و سطح زندگی شده و از این طریق می‌توان مشکل بزرگ عصر حاضر یعنی فقر گسترده و عمیق در کشورها را مهار نمود و کاهش داد.

آنان همچنین مدعی هستند که آثار توزیعی این اقدامات خنثی است و در برخی مناطق که دارای نیروی کار تحصیل کرده مازاد هستند آثار توزیعی مثبت است، به طوری که در بلندمدت نابرابری درآمدها ثابت مانده و چون هیچگونه ارتباط قوی بین رشد و نابرابری برقرار نیست بهترین روش برای کاهش فقر استفاده از سیاستهای رشد گرایانه است و نه سیاستهای توزیعی.

اما برغم این تحولات گسترده و بالا گرفتن تب جهانی شدن، نگرانیهای زیادی نسبت به برخی پیامدهای این فرایند همچون آثار آن بر رفاه اجتماعی از جمله تأثیرات آن بر اشتغال، فقر، نابرابری و کیفیت زندگی اکثر مردم وجود دارد و به نظر می‌رسد که چنین داده‌های آماری مربوط به رشد و نابرابری چندان خوشبینانه نیستند و در واقع شواهد تجربی حاکی از آن است که در بسیاری از کشورها در دو دهه گذشته، رشد کندتر و نابرابری بالاتر را به همراه داشته است.

نرخ رشد اقتصاد جهانی در مقایسه با عصر طلایی سرمایه داری (۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳) که در آن نرخ رشد جهان ۵ درصد بوده است، کاهش نشان می‌دهد و تنها چند کشور معدود در آسیای شرقی توانسته‌اند نرخ رشدی لازم برای همگرا شدن با درآمد سرانه کشورهای صنعتی را تجربه نمایند. اما در اکثر کشورهای در حال توسعه و نیز اقتصادهای در حال گذر، شکاف درآمدی بین شمال و جنوب و شرق و غرب در سالهای پایانی دهه ۱۹۹۰ عمیقتر از سالهای دهه ۱۹۸۰ یا ۱۹۶۰ بوده است. این واگرایی روبه گسترش کشورها با افزایش نابرابری در درون کشورها همراه بوده است.

بسیاری از مطالعات کشوری و منطقه‌ای حکایت از آن دارد که در طی ۱۵-۲۰ سال گذشته در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین، اروپای شرقی، کشورهای شوروی سابق، چین و تعدادی از کشورهای آفریقایی و آسیای جنوب شرقی و از اوایل دهه ۱۹۸۰ تقریباً در دو سوم کشورهای OECD تمرکز درآمدها افزایش یافته است.

حرکت اخیر به سوی آزادسازی و جهانی شدن غالباً افزایش در نابرابری را به همراه داشته است؛ اگر چه در معدودی از کشورها چون برخی از کشورهای آسیای شرقی حرکت آزادسازی با روند با ثبات و یا رو به کاهش توزیع درآمدها همراه بوده است.

۴- اهمیت پرداختن به توزیع درآمد

دلایل مهمی برای پرداختن به آثار آزادسازی بر توزیع درآمد وجود دارد. توزیع درآمد به خودی خود مهم است زیرا رفاه انسان‌ها به مقدار مطلق و نسبی درآمدشان بستگی دارد و از طرفی چگونگی توزیع درآمد بر موضوعاتی چون ثبات اجتماعی و سیاسی و نیز فقر و رشد تأثیرات مستقیم دارد. اکنون شواهدی در دست است که توزیع درآمدهای عادلانه‌تر با نرخهای بالاتر رشد اقتصادی همراه است. از دیدگاه رفاه شاید گفته شود کاهش گستردگی و شیوع فقر بسیار مهمتر از بحث توزیع درآمدها خصوصاً در کشورهای فقیر است. اما تأثیرات توزیع درآمد از این جنبه نیز حائز اهمیت است زیرا تغییر سطح فقر به تغییر رشد اقتصادی و توزیع درآمد جامعه بستگی دارد. توزیع درآمد بسیار نابرابر در یک کشور می‌تواند دستاوردهای درخشان رشد اقتصادی و افزایش تولید و رفاه را تنها به قشر ثروتمند جامعه اختصاص بدهد و در عین حال جامعه در کنار رشد اقتصادی شاهد افزایش گسترده فقر نیز خواهد بود. در میان نظریه پردازان توسعه نوعی اتفاق نظر وجود دارد که منشاء همه نابسامانی‌ها در یک ساخت توسعه نیافته مسأله فقر و نابرابری است. بنابراین هر بحرانی که در این کشورها به وجود می‌آید از بحران جمعیت گرفته تا محیط زیست از بحران وابستگی گرفته تا بحران از ریخت افتادگی و ناموزونی و نیز همه بحرانهای جانبی دیگر به نوعی ریشه در مسأله فقر و نابرابری دارد. به عبارتی دیگر فقر و نابرابری مهمترین عامل باز تولید توسعه نیافتگی است.

۵- سه مفهوم متمایز از نابرابری

قبل از پرداختن به مسأله جهانی شدن و نابرابری لازم است در ابتدا منظور خود را از نابرابری در جهان به طور روشن و شفاف بیان نماییم تا مانع بروز هرگونه سوء تفاهم و برداشت نادرست گردد. حداقل می‌توان سه مفهوم متمایز زیر را برای نابرابری در ارتباط با جهانی شدن در نظر گرفت: الف) نابرابری درون کشورها: وقتی گفته می‌شود جهانی شدن باعث افزایش نابرابری در امریکا یا انگلستان شده است منظور این معنا از نابرابری است. ب) نابرابری بین کشورها: این مفهوم به اختلاف متوسط درآمد (یا تولید ناخالص داخلی) سرانه کشورها اشاره دارد. وقتی گفته می‌شود چگونه جهانی شدن بر نرخهای رشد اقتصادی کشورها تأثیر می‌گذارد و «آیا همگرایی دارند یا خیر؟»، این معنا از نابرابری منظور است. ج) نابرابری جهانی: که دو مفهوم فوق را مرکباً در خود دارد. این نابرابری به نابرابری درآمدهای بین تمامی افراد جامعه جهانی صرفنظر از زیست گاه آنها اشاره دارد. اندازه‌گیری این نابرابری از جهتی بسیار مشکل و از جهتی بسیار مورد توجه و علاقه است.

۶- تأثیر آزادسازی تجارت بر توزیع درآمد

کشورهایی که تجارت بین الملل را در پیش می‌گیرند در تولید کالا با استفاده از منابع ارزان و فراوان تخصص پیدا می‌کنند و بنابر قضیه «استاپلر - ساموئلسون» آزادسازی تجاری باعث افزایش تقاضا و

دستمزد برای آن عامل تولیدی خواهد شد که کشور در آن دارای مزیت نسبی است. بنابراین طبق پیش بینی، جهانی شدن تجارت از یک طرف تقاضا برای نیروی کار ماهر را در کشورهای شمال افزایش دهد و در نتیجه باعث افزایش نابرابری در آنها می‌گردد و از طرف دیگر با افزایش تقاضا برای نیروی کار غیرماهر کشورهای جنوب، نابرابری در آن کشورها را کاهش می‌دهد.

شواهد تجربی، افزایش نابرابری در کشورهای شمال طی دو دهه اخیر را تأیید نموده اما از افزایش نابرابری در برخی کشورهای جنوب که به آزادسازی تجارتشان پرداخته اند حمایت نمی‌کند. این افزایش نابرابری در کشورهای جنوب را می‌توان از طریق عامل بعد انتقال تکنولوژی توضیح داد.

۷- تأثیر انتقالات تکنولوژی بر توزیع درآمد

امروزه ابداعات و تغییرات تکنولوژی در کشورهای شمال به سرعت به سوی تکنولوژیهای «مهارت بر» حرکت می‌کند. گسترش این نوع تکنولوژی تقاضا برای نیروی کار ماهر را افزایش داده و این افزایش تقاضا در کنار افزایش بهره‌وری این کارگران شکاف دستمزدی را در کشورهای توسعه یافته عمیقتر می‌نماید. در عین حال تکنولوژیهای قدیمی‌تر که می‌توانست نیروی کار با مهارت کمتر را به خدمت بگیرد - به کشورهای در حال توسعه انتقال یافته که این امر نیز شکاف دستمزدی در کشورهای توسعه یافته را تشدید می‌نماید.

اما در کشورهای در حال توسعه نیز نابرابری با انتقال تکنولوژی تشدید می‌گردد. زیرا این تکنولوژیها برای این کشورها تکنولوژی مهارت بر محسوب می‌شود و باعث افزایش تقاضا و بهره‌وری کارگران ماهر و کاهش تقاضا برای کارگران غیرماهر که در این کشورها فراوانند می‌شود و با افزایش نابرابری دستمزدها بر نابرابری درآمدها می‌افزاید.

۸- روند توزیع درآمد در جهان

برخی برآوردها حکایت از کاهش نابرابری جهانی طی دو دهه اخیر (۱۹۸۰ و ۱۹۹۰) دارد. مثلاً برآورد بولتو و تونیولو (۱۹۹۹) حاکی از آن است که طی این دو دهه ضریب جینی درآمدی جهان از ۵۴ در ۱۹۸۰ به ۵۰ در ۱۹۹۸ کاهش یافته است. دقت در روش کار این مقاله نشان می‌دهد که به جای نابرابری جهانی، نابرابری بین کشورها محاسبه شده است. برآوردهای شولتز (۱۹۹۸) فایرباخ (۱۹۹۹) و میلانویک (۱۹۹۹) از نابرابری بین کشوری حاکی از آن است که ضریب جینی نابرابری بین کشورها بین ۱۰ تا ۲۰ درصد بیشتر از نتایج اعلام شده توسط بولتو و تونیولو (۱۹۹۹) می‌باشد. به علاوه میلانویک (۱۹۹۹) نشان می‌دهد که ضریب جینی بین کشوری طی سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۳ از ۵۵ به ۵۸ افزایش یافته است که با احتساب نابرابری درون کشورها ضریب نابرابری جهانی بسیار بالاتر رفته و بر حسب دلار PPP از ۶۳ به ۶۶ افزایش می‌یابد.

شاید علت اختلاف نتایج این پژوهشها اندک بودن تعداد نمونه مورد بررسی در پژوهش بولتو و تونیولو (۱۹۹۹) باشد. (۴۹ کشور در مقابل ۸۰ تا بیش از ۱۰۰ کشور در پژوهشهای دیگر).

۹- توزیع درآمد در کشورهای توسعه یافته OECD

این کشورها دوران بعد از جنگ دوم جهانی را با نابرابری نسبتاً بالا هم در درآمد اولیه و هم نهایی آغاز کردند. در بین سالهای دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ نابرابری مداوماً کاهش یافت که این روند در بیشتر سالهای دهه ۱۹۷۰ نیز ادامه داشت. این کاهش نابرابری را می‌توان به عوامل ذیل متناسب نمود.

- کاهش یکنواخت در بیکاری؛

- ثبات در نابرابری عایدات؛

- گسترش وسیع و سریع تأمین اجتماعی.

اما از اواخر دهه ۱۹۷۰ این روند متوقف و یا معکوس گردیده است.

در این رابطه می‌توان این کشورها را به سه دسته تقسیم کرد. افزایش مجدد نابرابری در ابتدا در گروه اول شامل آمریکا، انگلستان، استرالیا و نیوزیلند ظاهر گردید و پس از آن در کشورهای گروه دوم شامل کشورهای اسکاندیناوی، هلند و ایتالیا نابرابری رو به افزایش گذاشت. طی سالهای دهه ۱۹۹۰ کشورهای گروه سوم شامل فنلاند و فرانسه نیز با توقف روند کاهش نابرابری مواجه گردیدند. این افزایش در نابرابری را تا حد زیادی می‌توان به تضعیف نهادهای کارگری، پیشرفتهای تکنولوژیکی مهارت بر و آزادسازی تجاری نسبت داد.

کشورهای با نهادهای مرکزی تعیین دستمزد (چون آلمان و ایتالیا) و اتحادیه های قوی و حداقل دستمزد کافی (چون فرانسه) تا حدی توانستند سطح نابرابری را پایین نگهدارند؛ اما کشورهای با مذاکرات غیر متمرکز دستمزدها و بازارهای کار انعطاف پذیر چون آمریکا و انگلستان با بیشترین سطح نابرابری مواجه گردیدند. افزایش در سهم سود و نرخ بهره آزادسازی مالی و تغییر برنامه‌های مالیاتی و پرداختهای انتقالی نیز در این افزایش نابرابری سهم داشته اند.

۱۰- توزیع درآمد در کشورهای در حال توسعه

ادغام بیشتر در اقتصاد جهانی این انتظار را به وجود آورد که توزیع درآمد و کاهش فقر در این کشورها بهبود یابد. به علاوه با اتکای بیشتر به مزیت‌های نسبی چنین انتظار می‌رفت که تولید کالا و خدمات که از منابع فراوان (مانند نیروی کار) این کشورها استفاده می‌نماید گسترش یابد و تولید بر اساس نوع استفاده از منابع تخصصی تر گردد. در صورت تحقق این انتظار رشد اقتصادی افزایش می‌یابد و موجبات کاهش فقر فراهم می‌گردد. انتظارات فوق که بر اساس تئوریهای اقتصادی شکل گرفته بود با عملکرد کشورهای آسیای شرقی یعنی کره، تایوان، هنگ کنگ و سنگاپور قوت گرفت. این کشورها نه تنها به رشد اقتصادی بی سابقه ای دست یافتند بلکه توانستند فقر را کاهش دهند و از بدتر شدن توزیع درآمد جلوگیری به عمل آورند.

قانع کننده ترین اطلاعات در مورد کره وجود دارد یعنی ۱۴ مشاهده از ضریب جینی در طی ۳۵ سال (۱۹۳۵ تا ۱۹۸۸) محاسبه شده است و این نسبت ها هیچگونه روند مشخصی را نشان نمی‌دهد. هرچند چنین اطلاعات گسترده ای برای تایوان وجود ندارد ولی شواهد نشان می‌دهد که روند تغییرات ضریب جینی در تایوان با کره متفاوت نیست. در برآورد برای هنگ کنگ نشانی از افزایش ضریب جینی تا اواسط دهه ۱۹۸۰ وجود ندارد و در مورد سنگاپور تغییری در روند ضریب جینی در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دیده نمی‌شود. البته تمام این کشورها فقر مطلق را به میزان قابل توجهی با هر نوع معیار اندازه‌گیری کاهش داده اند. بعد از دو دهه پافشاری بر بازسازی که به ادغام بیشتر در اقتصاد جهانی انجامید، برخی از کشورهای کمتر توسعه یافته با نتایجی مواجه شده‌اند که متفاوت با انتظارات فوق می‌باشد.

شوروی سابق و اروپای شرقی که روند بازسازی را دیر شروع کردند، تجربه کاهش درآمد سرانه را دارند، امریکای جنوبی نیز در دهه ۱۹۸۰ کاهش درآمد سرانه را داشت ولی در نیمه اول ۱۹۹۰ قدری رشد مثبت پیدا کرد و برخی از کشورها مانند آرژانتین فقط در نیمه ۱۹۹۰ رشد چشمگیری داشته‌اند. در تمام این کشورها حداقل تا اواخر دهه ۱۹۸۰ توزیع درآمد بدتر شده است و فقط تعداد معدودی از کشورها هستند که تجربه ای متفاوت داشته‌اند. البته شرایط در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ تغییر کرده که برای بسیاری از متغیرها آمار منتشر شده قابل مقایسه ای وجود ندارد. آسیای در حال توسعه تنها منطقه ای است که به رشد فزاینده های در تولید ناخالص داخلی در دوره جهانی شدن دست پیدا کرده است. شرق و جنوب شرقی آسیا در دهه ۱۹۸۰ رشد تولید معادل ۶/۷٪ در سال را تجربه کردند و در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ رشد غیرقابل باور ۱۰/۳٪ در سال را داشتند.

حتی برای این مناطق اطلاعات مربوط به توزیع درآمد و کاهش فقر در بهترین حالت متفاوت است. رشد اقتصادی عمدتاً با افزایش نابرابری همراه بوده است حتی در کشورهایی که رشد بسیار بالایی داشته اند منافع رشد و کاهش فقر با افزایش نابرابری خنثی شده است. تجربه چین در این زمینه قابل توجه است. افزایش درآمد و کاهش فقر تا نیمه ۱۹۸۰ متمرکز بر مناطق روستایی بود ولی از آن زمان که چین استراتژی خود را بر ادغام با اقتصاد جهانی متمرکز کرد، رشد زیادی در صادرات و جذب سرمایه‌گذاری مستقیم

خارجی داشته ولی در این دوره سرعت کاهش فقر آهسته‌تر شده است. هندوستان ادغام در اقتصاد بین‌المللی را در نیمه دهه ۱۹۸۰ شروع کرده و در دهه ۱۹۹۰ سرعت آزادسازی بیشتر شد ولی نرخ رشد اقتصادی کاهش یافت و کاهش فقر آهسته‌تر و یا متوقف شد. بنگلادش در اواخر دهه ۱۹۷۰ اصلاحات را شروع کرد و در نیمه ۱۹۸۰ به آن سرعت بخشید. نرخ رشد درآمد سرانه در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ افزایش یافت ولی روند کاهش فقر آهسته شد.

پاکستان تا اواخر دهه ۱۹۸۰ کاهش فقر را به خوبی تجربه کرده ولی بعد از آن این روند متوقف شده است؛ البته در مقابل کشورهای فوق‌کشورهای مثل اندونزی، مالزی و تایلند در آسیا هستند که در طی ادغام اقتصاد بین‌المللی به صورت مستمر فقر آنان کاهش یافته، با این حال توزیع درآمد در این کشورها نیز بدتر شده است.

کرنیا^۲ بر این باور است که این روند معکوس شدن و کاهش نابرابری در جهان طی دو دهه اخیر را نمی‌توان با علل سنتی توزیع درآمد (چون تمرکز، زمین دسترسی ناعادلانه به آموزش، شکاف بین شهر و روستا و ...) توضیح داد بلکه باید این افزایش نابرابری را به حرکت به سوی تکنولوژی مهارت بر و حتی بیشتر از آن به پذیرش آزادسازی ملی و بین‌المللی بازارها نسبت داد. به نظر وی گرچه آثار و پیامدهای اصلاحات موسوم به آزادسازی برای همه کشورها یکسان نمی‌باشد و به مقتضیات و شرایط و نیز سیاستهای خاص دنبال شده توسط کشورها بستگی دارد، اما به طور کل نمی‌توان افزایش نابرابری در این کشورها را در ارتباط با عوامل زیر دید:

- ۱- آزادسازی تجاری و افزایش نابرابری دستمزدها در شمال و جنوب؛
- ۲- پیشرفتهای تکنولوژیکی متکی بر مهارت و بیکاری نیروی کار غیرماهر؛
- ۳- آزادسازی مالی و افزایش رانت های مالی؛
- ۴- تضعیف نهادهای کارگری و کاهش سطح حداقل دستمزد؛
- ۵- افزایش سهم سود و کاهش سهم نیروی کار؛
- ۶- تضعیف نقش باز توزیعی دولت در نظام مالیاتی و پرداختهای انتقالی؛
- ۷- روشهای نادرست خصوصی سازی داراییهای دولتی.

استوارت و بری^۳ با هدف ارزیابی آثار آزادسازی بر توزیع درآمد درون کشوری و بین کشوری به بررسی شواهد موجود از توزیع درآمد کشورهای مختلف در دوران آزادسازی پرداخته و نشان می‌دهند که آزادسازی اقتصادی نابرابری درآمدی در کشورها را افزایش داده است اما بر این باورند که اثر آزادسازی بر نابرابری درآمدها در همه کشورها یکسان نبوده بلکه به تبع شرایط اولیه کشورها - از جمله موجودی اولیه عوامل ترتیبات نهادی و تنظیمات سیاسی - متفاوت می‌باشد؛ سپس برخی از عوامل تشدید کننده نابرابری در فرایند آزادسازی را معرفی نموده چنین اظهار می‌دارند:

1. A Giovanni Cornia; "Liberalization, Globalization and Income Distribution" ; Wider; WP/157; 1999.
2. Frances Stewart and Albert Berryo; "Globalization, Liberalization and Inequality : Real Causes";
Callenge; Vol. 43. No. 1; 2000.

«فرایند آزادسازی که با تقویت مالکیت خصوصی در هر دو بخش صنعت و کشاورزی همراه است باعث افزایش نابرابری در توزیع داراییها می‌شود که در بلندمدت نابرابری بیشتر درآمدها را باعث می‌گردد. از نهادهایی که توزیع درآمدها را متأثر می‌سازند می‌توان به قوانین کار قدرت اتحادیه‌های کارگری و انواع خدمات تأمینی دولتها اشاره کرد. از آنجا که غالباً با آزادسازی، این نهادها تعدیل شده و یا کاملاً محو می‌گردند، می‌توان انتظار داشت که این فرایند بر شدت نابرابریها بیفزاید؛ آنگونه که در شیلی، آرژانتین و بریتانیا اتفاق افتاد. اما در جاهایی که این نهادها باقی مانده اند - چون کاستاریکا - می‌توانند تا حدی اثرات نابرابرساز درآمدها را تعدیل نمایند. گرچه دور شدن از مداخله دولت به سوی اقتصاد بازار، تشدید کننده نابرابری هاست اما علیرغم افزایش نابرابریها شتاب یافتن در برخی کشورهای بزرگتر و فقیر چون چین توأسته است فقر را کاهش دهد. این شتاب گرفتن رشد تا حدی مدیون فرصتهای حاصل از آزادسازی و جهانی شدن بوده است.»

۱۱- جهانی شدن و رشد اقتصادی

بیش از یک قرن است که تحلیلگران اجتماعی درباره ارتباط بین آزادسازی تجاری و عملکرد اقتصادی کشورها به بحث و گفتگو نشسته اند. اقتصاددانان لیبرال معتقدند که تجارت آزادتر به رشد سریعتر اقتصادی منجر می‌گردد و برخی از آنان آزادسازی تجاری را هم برای صنعتی شدن و هم برای توسعه اقتصادی امری حیاتی می‌شمارند. طبق نظریه‌های جدید رشد درونزا، کاستن از موانع تجاری به دلایل ذیل باعث تسریع رشد اقتصادی می‌شود:

- جذب سریعتر تکنولوژی تکامل یافته از کشورهای پیشرفته؛

- افزایش منافع حاصل از برنامه‌های تحقیق و توسعه؛

- دستیابی به صرفه‌های بزرگتر مقیاس؛

- کاهش انحرافات قیمتی در نتیجه استفاده کارآمدتر از منابع داخلی بین بخشها؛

- کمک به تخصص‌زادتر کارایی بیشتر تولید و استفاده از نهاده‌های واسطه؛

- عرضه سریعتر کالاها و خدمات جدید.

اما در مقابل برخی دیگر در دفاع از حمایتگرایی مدعی اند که پیگیری سیاستهای حمایتی می‌تواند به عملکرد اقتصادی کشور سود رساند. این مباحثات و اختلاف نظرها - به رغم مطالعات تجربی متعددی که مدعی اند به اثرات مثبت باز بودن تجاری بر رشد اقتصادی دست یافته اند - هنوز نیز ادامه دارد آن هم درست در عصر و زمانی که جهان در حال تجربه کردن دوره ای باورنکردنی از آزادسازی تجاری است.

بسیاری از مطالعات تجربی اخیر که به بررسی آزادسازی و رشد پرداخته اند مبتنی بر رویکرد مدل‌های رگرسیون بین کشوری است و هر دو طرف مباحث چه طرفداران وجود رابطه مثبت بین آزادسازی و رشد (چون ساچز و وارنر ۱۹۹۵) و چه مخالفان آن (چون رودریک) برای اثبات مدعای خود به این گونه مدل‌های رگرسیونی تمسک کرده‌اند.

اما متأسفانه به دلایل مختلف - از جمله ضعف مبانی تئوریک، کیفیت نازل داده‌های مورد استفاده و متدهای نامناسب اقتصادسنجی، یافته‌های حاصل از اجرای بسیاری از این رگرسیونها محل شک و تردید است. این چنین انتقاداتی، برخی از طرفداران تجارت آزاد را بر آن داشته است که لزوم احتیاط در تفسیر نتایج مدل‌های رگرسیونی بین کشوری را توصیه نمایند و هشدار دهند که این گونه رگرسیونهای خام را تنها به عنوان مؤید و نه دلایل علمی موجه در حمایت از آزادسازی تجارت باید به کار برد.

برخی دیگر از منتقدین نیز با تکیه بر چنین انتقاداتی وجود هرگونه رابطه منطقی بین باز بودن تجاری و رشد اقتصادی را مورد تردید قرار داده و جستجو برای یافتن رابطه بین آزادی تجارت و رشد اقتصادی را امری بیهوده تلقی نموده اند.

روردریک (۱۹۹۹) پا را از این نیز فراتر نهاده و چنین اظهار داشته است:

«اولاً: باز بودن تجاری به خودی خود مکانیسم قابل اعتمادی برای ایجاد رشد اقتصادی پایدار نمی‌باشد.
ثانیاً: باز بودن تجاری ممکن است فشاری ایجاد کند که باعث افزایش نابرابری درآمد و ثروت شود.
ثالثاً: باز بودن تجاری، کشورها را در معرض آسیب از ناحیه شوکهای خارجی قرار می‌دهد؛ شوکهایی که می‌تواند تضادهای داخلی و فروپاشی‌های سیاسی را به دنبال داشته باشد»

فهرست منابع

الف - فارسی

- ۱- بهکیش، محمد مهدی؛ اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن؛ تهران، نشر نی، ۱۳۸۰.
- ۲- سالواتوره و دیگران؛ گات و نظریه های جدید تجارت بین الملل؛ ترجمه احمد اخوی؛ موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، ۱۳۷۵.
- ۳- عزیزالاسلام؛ "جهانی شدن و توسعه با نگرش به تجربه آسیا"؛ ترجمه فرهادی و پناهی؛ مجله برنامه و بودجه، شماره ۶۴.
- ۴- گیلن، مائورو؛ "جهانی شدن، مخرب یا ناتوان"؛ ترجمه محمود دیبایی؛ مجله آفتاب، بهمن ۱۳۸۰.
- ۵- واترز، مالکولم؛ جهانی شدن؛ ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و مریدی؛ سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹.

ب - انگلیسی

- 1- Cornia, Giovanni A; "Liberalization, Globalization, and Income Distribution"; Wider; WP/157; 1999.
- 2- Milanovic; "True World Income Distribution, 1988 and 1993: First Calculation Based on Household Survey Alone" ;World Bank Policy Research ; WP/2244; Nov. 1999.
- 3- Rodiriguez F. & Dani Rodrik; "Trade Policy and Economic Growth: A Skeptic's Guide to the Cross-National Evidence"; NBER; WP/7081.
- 4- Rodrik Dani' Making Opinions Work; the New Global Economy and the Developing Countries; Washington D.C; The Overseas Development Council.
- 5- Scholte Jan A; Globalization: A Critical Introduction; USA; ST Martin's Press; 2000.
- 6- Srinivasan, T.N. & J. Bhagwati; Outward Orientation and Development: Are Revisionists Right? ; Sep. 1999.
- 7- Stewart, Frances & Albert Berry; "Globalization, Liberalization and Inequality: Real Causes"; Challenge; Vol. 43; No.1; 2000.